

مسائل ایران

مسائل ایران

«خلفیات» ما ایرانیان

دوره دوم شماره ۱۱

از : سید محمد علی جمالزاده - ژنو

«خلفیات» ما ایرانیان «قسمت سوم»

تذکر

ممکن است بعضی از هموطنان بگویند اگر ما ایرانیان واقعاً بدین درجه گرفتار فساد و سوء اخلاق هستیم پس چرا خودمان درک نمیکنیم و متوجه آن نیستیم . جوابی که میتوان باین سؤال داد این است که سوء اخلاق حکم سیر و پیاز را دارد که چه بسا خوردنش گوارا و خوش‌آیند و دلپذیر است ولی بعداً بوی ناخوش و ناهنجار آن دنیا را میگیرد و محیط را بد بو میسازد و جمعی را ناراحت میسازد و تنها کسانی ازین کیفیت ناگوار بی‌خبر و غافل میمانند که خودشان آن سیر و پیاز را خورده باشند .

مولوی نیز در حق منافقین و اشخاص دورو فرموده است :

از برون چون گور کافر پز حلل

وز درون قهر خدا عز و جل

از برون طعنه زند بر با یزید

وز درو نشان ننگ میدارد یزید

خواجه حافظ درباب خودپسندی که بعقیده بعضی از بیگانگان عیب

بزرگ و میتوان گفت عیب ملی ما ایرانیانست فرموده :

« خود پسندی ، جان من ، برهان نادانی بود »

نکته دیگر آنکه گاهی يك عیب محسنات و فضایل بسیاری را از نظرها پنهان و تحت‌الشعاع قرار میدهد و مردم همان يك عیب را دیده سجایا و کمالات دیگر را نمی‌بینند و نمیخواهند ببینند و خلاصه آنکه همچنانکه سعدی فرموده «آفتاب بدان بزرگی را لکه‌ای ابر ناپدید کند» .

نکته مهم و اساسی دیگری هم که دانستش نهایت ضرورت را دارد این است که امور هر جامعه و قوم و کشوری باهم پیوستگی بسیار نزدیکی دارد بطوریکه میتوان ادعا نمود که اگر يك رشته از آن امور دستخوش خرابی و نابسامانی و فساد باشد اصلاح اساسی سایر امور نه تنها بسیار دشوار بلکه غیر ممکن خواهد شد و این مصداق همان گفتار بسیار معروف سعدی خودمان است که فرموده :

« چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار »
و همان اصل و قانون علمی مستدلی است که عالم مشهور فرانسوی کوبیه ،
مؤسس علم آناتومی مقایسه‌ای و علم « پالتون تولوژی » که میتوان او را
تا اندازه‌ای همشان و هم ترازوی لامارک و داروین بشمار آورد بنام «قانون
پیوستگی صور » (۱) خوانده و عبارت ذیل بیان نموده است :

از آنجائی که تمام اجزاء يك دستگاه با هم هماهنگی و پیوستگی
دارند همینقدر کافی است که یکی از آن اجزاء را بشناسیم تا بتوانیم بطور
قطع و یقین شکل تمام اجزاء دیگر آن را بدست بیاوریم . (۲)

شعراى بزرگ ما در حق مردم دنیا و هموطنانشان سخنان بسیاردارند
و جمع‌آوری آنها کار آسانی نیست و محتاج فرصت و مجال بیشتری است
تا یکتفر کمر همت ببندد و در فراهم آوردن سخنانی از نظم و نثر مانند
سخنان زیر که از سعدی است کوشش مینول دارد :

« پست عیب گیرند و بیشت بیش میرند »

« ابریق رفیق بر میدارند که بطهارت میروم و بغارت میرند »

« در برابر چو گوسفند سلیم در قفا همچو گریگ مردم خوار »

« هنرها بر کف دست و عیبا در زیر بغل »

تلافی

پس رویهمرفته باتمام این دلایل تجاهل و تغافل و انکار دردمان
را دوا نمیکند و بکار نخواهد خورد . میماند طریق سوم یعنی تلافی .
تلافی هم بجهانی که روشن تر از آنست که محتاج دلیل و بیان باشد
در نفع و صلاح ما نخواهد بود . آنها دانا و توانا و مسلح و مجهز هستند
و ما ناتوان و دست خالی وهمچنانکه یکی از بزرگان شعروادب آنها لافوتن
نام گفته است :

« حجت زورمند پیوسته از حجت ضعیفان قوی تر است . »

در میان ما ایرانیان مثلی هست میگویند «گدائی کن تا محتاج
خلق نشوی» . خرد بما میگوید گدائی لازم نیست ، باید کارکرد و باز
همان خرد بما میگوید کار باید از روی علم و برپایهٔ درستی و امانت و
دلسوزی باشد . اگر ده پانزده سال بدین طریق کار کنیم دیگر چندان
احتیاجی بکمک دیگران نخواهیم داشت و اگر احتیاجی باشد بیشتر بصورت
احتیاج متقابل و دوجانبه خواهد بود که لازمهٔ ترقی و رستگاری دنیا و
مردم دنیاست .

همین ایامی (فروردین ۱۳۵۳) که نگارنده مشغول تهیه این مقاله
است کنفرانس جهانی بازرگانی در ژنو منعقد است (بناست شش‌ماه ادامه
داشته باشد) و ۱۲۳ مملکت با تقریباً ۱۵۰۰ نماینده و کارشناس در آنجا

(1) "Loi de Crrélation des formes"

(2) "Toutes les purties d'une même organisation étaut
en harmonic entse elles, il suffit de counaitre un
organe pous en supposer, à coup sur, tous les autres".

مشغول کارند. دبیر کل این کنفرانس موسوم به راؤل پربیش (Raoul Prebisch) گزارش بسیار مفصّلی تنظیم نموده که اساس کار و برنامه کنفرانس است و در طی آن میخوانیم که مقصود و منظور اساسی این کنفرانس عظیم این است که راه و چاره‌ای بیابند تا بلکه بجای ۴ درصد افزایش سالیانه قدرت و رفاه اقتصادی کشورهای عقب‌افتاده که اسمشان را «ملل در حال ترقی» گذاشته‌اند ازین پس سالیانه به ۵ درصد برسد یعنی مثلاً اگر این افزایش سالیانه تا بحال ۴ تومان و ۴ ریال خودمان بوده است ازین پس به ۵ تومان برسد و گزارش نامبرده درین مورد تصریح مینماید که بموجب حسابها و مطالعاتی که از طرف ارباب خیرت و کارشناسان و علمای اقتصاد بعمل آمده است برای حصول این منظور که در ظاهر بسیار سهل و ساده میآید اقدامات مهم بسیار لازمست و احیاناً اگر این مقصود از قوه فعلی آید باز هشتاد سال لازم خواهد بود تا از لحاظ نیرو و رفاه اقتصادی این کشورها بیای ممالک مترقی اروپا برسد و ۱۲۰ سال لازم خواهد بود تا بیای امریکا برسند و حتی آن کشورهایی ازین ممالک عقب‌افتاده که دارای پیشرفت کمتری هستند ۲۰۰ سال لازمست تا بیای ممالک مترقی اروپا برسند.

با این مقدمات ارزش کار (آن هم همچنانکه مسطور گردید کار عالمانه‌ای که مبنی بر درستی و امانت و دلسوزی باشد) معلوم میگردد و ثابت میدارد که تا کار نکنیم و کارمان از روی خیرت و بصیرت و درستی نباشد بیچاره و فقیر خواهیم ماند و فقر و بیچارگی هم فساد اخلاق میزاید و ازینرو نه تنها از گدائی بلکه از خرابی و تباهی اخلاق هم رهائی نخواهیم یافت.

در هر صورت پیش‌آمد روزگار ما را امروز بکسانی محتاج ساخته است که تا دیروز و تا اندازه‌ای هم همین امروز بما محتاج بوده و هستند و نقداً با احتیاج مبرمی که از گهواره تابگور و از کاغذ قرآمان تاجلوار کفمان بدانها داریم برایمان مقدر و میسر نیست که «عظایشان را بلقایشان» ببخشیم. وانگهی باید تصدیق نمائیم که دنیای امروز نیز با دنیای دیروز تفاوت فاحشی پیدا کرده است و شرایط و قواعدی بمیان آمده است که سابقاً وجود نداشت و زمان ما با زمان پدرانمان این تفاوت را پیدا کرده است که دیگر در مقابل آوازه‌های ناهنجار نمیتوانیم بگوئیم:

«زیبم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تا بیرون روم»
 دنیا بصورت حمامی درآمدہ است که هر صدائی در زیر طاق آن می‌پیچد و تکرار میشود و ما نیز محتاج آنها شده‌ایم و باید با آوازشان برقصیم و خیال باطل و خام تلافی را از سر بدر نمائیم و بدانیم که صدای

ضعیف و نارسای ما در مقابل کروفر و بوق و کرناى آنها بگوش کسی نخواهد رسید و درین معامله مغبون خواهیم ماند و عرض خود برده بخود در دسر بیهوده داده ایم و سرانجام باید تصدیق نمائیم که همچنانکه استاد و مربی بزرگ ما سعدی در هفتصد سال پیش فرموده است :

«چون نداری ناخن درنده تیز

با بدان آن به که کم گیری ستیز»

«هر که با فولاد بازو پنجه کرد

ساعد سیمین خود را رنجه کرد»

انسان عاقل بجنگ شاخ گاو نمیرود و مشت زدن به نیشتر شرط خرمندی نیست . نباید فراموش کنیم که آنها دارند و ما نداریم ، آنها میدانند و ما نمیدانیم ، آنها میتوانند و ما نمیتوانیم . درست است که اگر ما بآنها محتاجیم آنها هم بما احتیاج دارند ولی آنها آنچه را از ما میخواهند میتوانند از ما بگیرند و ما آنچه را بدان محتاجیم اگر آنها نخواهند بما بدهند نمیتوانیم از آنها ولو بزور هم باشد بگیریم . درست است که اگر امروز ما بآنها نیازمند شده ایم و آنها (حالا کاری نداریم که بچه منظوری) بما کمکی میرسانند نباید تصور نمایند که صدقه و خیرات و مبرات بما میدهند بلکه باید تصدیق نمایند که در حقیقت قسمت کوچکی است از آنچه در گذشته از ما گرفته و ربوده اند و اکنون بما پس میدهند و چنانکه خودشان نیز مخفی نمیدارند از روی حسابگری است و قصدشان این است که بازار ما رونقی بدهند تا رواج بازار خودشان پایدار بماند والا گمان نمیرود که صرفاً محضاً لله باشد .

وانگهی فرضاً هم که خیال تلافی داشته باشیم و باصطلاح آنچه را در حق ما میگویند یکی هم برویش گذاشته بخودشان پس بدیم بیم آن می رود که در میدان منمت و بیان سوءاخلاق کمیت ما لنگ از کار درآید و پیاپی کمیت آنها نرسد .

پس این طریق سوم که طریق تلافی و معامله بمثل باشد نیز در نفع و صلاح ما نخواهد بود و همانا بهتر که چنین فکری را از کله بدر کنیم و دور این مبحث را خط بکشیم .

تعقل

میمانند طریقه چهارم یعنی تعقل .

تعقل یعنی از روی فکر و اندیشه کار کردن . در مذهب ما آمده است که عقل راه خدائی است و راهی است که ببهشت راهنمائی میکند «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» و حکیم بزرگ ما فردوسی طوسی هم «شاهنامه» جاودان خود را با «ستایش خرد» آغاز نموده و

فرموده است :

«خرد بر تر از هر چه ایزد داد

ستایش خرد را به از راه داد»

«کسی کو خرد را ندارد ز بیش

دلش گردد از کرده خویش ریش»

«هشیوار دیوانه خواند ورا

همان خویش بیگانه داند ورا»

«هیشه خرد را تو دستور دار

بدو جانت از ناسزا دور دار»

در «مثنوی» هم میخوانیم که حضرت رسول بحضرت امیر

فرموده است :

«تو تقرب جو بعقل و سر خویش نی چو ایشان بر کمال و بر خویش»
و کلام بلند «هر که را عقل دادی چه ندادی» و «عقل که نبود جان در
عذاب است» ورد زبان کوچک و بزرگ ما ایرانیان است .

بسیاری از هموطنان ما سعادتمندی و رستگاری را مشروط به
بخت و اقبال و فرع آن میدانند و اعتقادی بعمل و بکوشش ندارند ولی
کمتر کسی در دنیا هست که بشخصه ندیده باشد و بتجربه برایش اثبات
نرسیده باشد که چه سا مادامی که عقل در میان نباشد بخت و طالع هم
بی ثمر میماند .

اکنون ببینیم خرد چه راهی را بما مینماید .

خرد بما میگوید که شنوائی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و
راستی و پذیرفتن آن هم مانند راست گفتن و صادق بودن و طرفداری از
حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرأت و قدرت
شنفتن حرف راست و پذیرفتن حق و حقوقی و راستی را (ولو از جانب
بیگانه و دشمن هم باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایسته
چنین نامی نیست بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدمهای
کور و کر و شل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند
اشخاص افلیج در حقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طبیعت و
معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برودهمانا مستحق
است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم القیامه .

خرد بما میگوید کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب
خود نداشته باشد هرگز بدرجه کمال نخواهد رسید و کودکی است که از
خوش آمد گوئی و تملق دروغ لذت میبرد و حقا که مستحق است که کودک
و خام و نادان یعنی بدبخت و سیه روزگار و بیچاره در جهل مرکب

ابدالدهر بماند .

عقل بما میگوید که ما ایرانیان باید در راه اصلاح و تهذیب خود و فرزندان خود بمقامی برسیم که برای آدم حقیقت گو ولو آن حقیقت مبنی بر مذمت ما و حاکی از معایب و زشتیهای اخلاقی ما باشد احترام قائل بشویم (۱) و گفته را در نظر بگیریم نه گوینده را و اگر دشمن ما هم حرف درست و صحیحی درباره ما زد با ترازوی تعقل و انصاف آن حرف را بسنجیم و چون صحت آن بر ما معلوم و مبرهن گردد آن حرف را بپذیریم و در صدد اصلاح خود برآئیم و بادل و جان این کلام بلندوارجمند را تصدیق نمائیم که :

«آینه گر عیب تو بنمود راست»

«خود شکن آئینه شکستن خطاست»

واضح است که هیچکس در دنیا (مگر افراد استثنائی از اختیار و ابرار) خوش ندارد که معاینش را بشمارند و اتفاقاً کسانی از بیگانگان که ما ایرانیان را از نزدیک شناخته و بهتر باحوال ما وقوف و آگاهی دارند و نکته سنج و اهل نظرند یکی از خصوصیات اخلاقی بارز و برجسته ما را همانا خودپسندی و خود ستائی دانسته اند و ما را مردمی از خود راضی تشخیص داده اند که میخواهیم زیر بار این معنی برویم که معایبی هم داریم و اگر کسی ولو از روی خیر خواهی محض هم باشد از معایب و نقایص ما سخنی بر زبان جاری سازد او را بدود خواه خود دانسته بدیده دشمنی باو سینگریم و شاید بهمین سبب بوده است که بزرگان و شعرای نامدار ما آنهمه در نکوهش این خصلت نکوهیده سخنان بلند گفته اند ازین نوع :

دوست آن به که جمله عیب ترا

همچو آئینه رو برو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان

پشت سر رفته مو بمو گوید

به نزد من آن کس نکو خواه تست

که گوید فلان خار در راه تست

نیکخواهان دهند پند و لیک

نیک بختان شوند پسند پذیر

(۱) در حدیث آمده است که «من غشنا فلیس منا» یعنی هر که عیبی در ما

سراغ کند و نکوید از ما نیست .

هر که نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود دو اسبه ناخت

چونکه قبح خویش دیدی ، ای حسن
اندر آئینه ، بر آئینه مزن

آینه کاو عیب رو دارد نهان
از برای خاطر هر قلتبان

آینه نبود ، منافق باشد او
این چنین آئینه را هرگز مجو

ما اشقیقت نشد آئینه را نقص جمال
پشت پا هر کس خورد در کار خود بینا شود

هر کو دو دیده هیچ نبیند با اتفاق
بهرت ز دیده ای که نبیند خطای خویش

زان حدیث تلخ میگویم ترا
تا ز تلخیها فرو شویم ترا

تو ز تلخی چونکه دل پر خون شوی
پس ز تلخیها همه بیرون شوی

در خاطر دارم که در کتاب های فیلسوف معروف آلمانی نیچه
کلامی قریب بدین مضمون خوانده ام « بزرگترین دوست تو دشمن تست »
و در تفسیر این گفتار شکست آمیز دیدم نوشته اند که دوست حقیقی ما کسی
است که معایب ما را بگوید و ما را از کارهای بد و زشت باز دارد و در
حقیقت خاطرمان را بیازارد و ما را از کارهایی که دلپسند ما است مانع گردد
و مثلا اگر ما معتاد بتریاک هستیم ما را از تریاک محروم بدارد و چنانچه
ما معتاد بدروغگوئی و تملق هستیم ما را بدین کار سرزنش نماید و خلاصه
آنکه گرچه دوست ماست خیرخواه ما باشد و با ما معامله دشمن بنماید .
بسیاری از نویسندگان بزرگ نسبت بهموطنان خود بهمین طرز رفتار
کرده اند و گاهی بزبان طعن و طنز وزمانی با لحنی شوخی آمیز وفکاهت
ولی چه بسا با بیانی که شدت و حتی خشم باطنی را میرساند از معایب و
نقایص آنها سخن رانده اند .

از آنجمله نایعاً ادبی و نمایشنامه نویس بسیار بزرگ فرانسوی مولییر (۱) که آثار گرانبهایش سر تاسر در حقیقت آئینه عیب نمای هموطنانش است در مقدمه یکی از نمایشنامه های خود «دبستان زنان» چنین نوشته است :

«تمام این پرده های اخلاقی لغو و مسخره آمیزی را که در صحنه تآثرها نشان میدهند کلیه هموطنان من باید بدون دغدغه خاطر و آزار ضمیر تماشا کنند و بدانند که این پرده ها و توصیفها حکم آینه هائی عمومی را دارد که هیچکس نباید از مشاهده قیافه خود در آن برنجد و ناراحت گردد و چنانچه کسی پیدا شود که ازین پرده ها و گفتارها ناراضی باشد و در صدد گرفتن ایراد برآید این خود علامت بارزی خواهد بود بر عیب و نقص او و لاغیر» .

کتابت «رادنامه» بااین جمله از قلم نویسنده بزرگ روسیه نیکولای گوگول آغاز گردیده است که در مقدمه کتاب مشهور خود «ارواح مردگان» آورده است و در مورد ما ایرانیان نیز صادقست :

«این کتاب را بدان نظر نوشته ام که معایب و نواقص (۲) ملت روس را نشان بدهم نه صفات حمیده و خصایل پسندیده او را چون اگر کسی بخواهد تنها به نشان دادن چند نمونه از صفات بارزه و فضایل و ملکات اخلاقی روسها در کتابی اکتفا نماید تنها نتیجه کارش این خواهد شد که اسباب تریبید خودپسندی و خودستائی و نخوت و کبر آن ملت را بی جهت فراهم سازد و بس» .

(۱) برای اطلاع بیشتری بر احوال مولییر رجوع شود بمقدمه ترجمه فارسی «خسیس» (شماره ۴۷ از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران، ۱۳۳۶ ش .
(۲) میگویند چون جمع نقص در عربی «نقائص» است نه «نواقص» لهذا فارسی زبانان نباید کلمه «نواقص» را استعمال کنند والبته استعمال کلمه صحیح برکلمه ناصحیح ترجیح دارد ولی کلمه «نواقص» بقدری درمیان ما شیوع یافته است که شاید دیگر بتوان استعمال آنرا جایز شمرد . در «ترجمه تفسیر طبری» هم کلماتی و درجاهای دیگر کلمه «گرز» بجای «کرز» و «بفر» بجای «برف» دیده شده است که شاید اصل این کلمات بدینصورت بوده است و یا لهجه محلی ازاینقرار بوده است ولی چون بمرور ایام «برگ» و «مغز» و «گرز» و «برف» شایع و رایج گردیده است دیگر گمان نمیرود که بتوان ایراد بر استعمال آنها وارد ساخت و نباید تعصب بخرج داد .

خرد بما میگوید که اگر ما تغییر رویه و اخلاق ندهیم و حاضر تشویم که وضع واحوال خودمان را با نظر انصاف و واقع بینی بسنجیم و در صدد اصلاح خود برنیائیم ممکن است کم کم در میان مردم روزگار و ملت‌های دنیای امروز و سازمان‌های بین‌المللی و مجامع و محافل بزرگ و کوچک و همچنین در بازار معاملات و داد و ستد جهانی و در جریانات هگمائی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدنام شویم و خدای نخواستہ احیاناً کار برسوائی بکشد و رفته رفته دیگر مارا در میدان فعالیت‌های دنیا حریف جدی و مطمئن نشناسند و با ما رفتاری نمایند که با تاجر ورشکسته و بی‌اعتبار و بدقول و قرار مینمایند و بتدریج معاملات تجارتنی و روابط مالی و داد ستدهای خصوصی و عمومی و رسمی و غیر رسمی خود را با ما محدود سازند و باسم اینکه در معاملات مرد امانت و درستی و تدین نیستیم باکراه با ما معامله نمایند و حتی خواهی نخواهی مناسبات و روابط خود را با ما در تحت نظارت و مراقبت مخصوص قرار بدهند و حتی ممکن است چنان سلب اعتماد و اطمینان‌شان از ما بشود که در مواقع سختی و شدت و بدبختی و مثلاً در موقع سیل و زمین لرزه و قحطی و شیوع امراض وبائی ساری و واگیر از بیم حیف و میل و اختلاس و بریز و پپاش و بردار و رومال دیگر باین آسانیا بما کمک نرسانند و یا لااقل کمک واعانه را بشرايط مخصوصی که برای ما هایهٔ آبرومندی نباشد مشروط سازند و اصولاً در زمینة سرمایه‌گذاری و مشارکتهای مالی بیش از پیش خودداری روادارند و خلاصه آنکه با نهایت متانت و نزاکت که نام دیگرش سیاست است دور مارا در باطن خط بکشند و خدای نکرده آن وقت است که دیگر در محاکم و مراجع و محاضر بین‌المللی حرفها و ادعاهای ما کم وزن و کم مقدار خواهد گردید و با ما رفتار طفل صیغه‌ای خواهند کرد و سرانجام بما تنها بدیدهٔ گاو شیر ده نگاه خواهند کرد و اگر روزی دیگر شیری در پستان و پوستی بروی گوشت واستخوانمان نمانده باشد و کفگیر استفاده بته دیگ خورده باشد مارا بالمره بخدا و سرنوشت خودمان سپرده فاتحمان را با بی‌اعتنائی تمام خواهند خواند .

پس عقل بما میگوید که ناچار باید درصد رفع مفاسد خود برآئیم و خود را اصلاح نمائیم :

راه این کار چیست ؟

باز عقل بما میگوید که قبل از همه چیز باید تشخیص بدهیم که دارای کدام معایب و نواقص و در واقع امراضی هستیم ، یعنی باید به پزشک مراجعه نمائیم — پزشک ما همین خودمانیا و بیگانگانی هستند که باحوال ما آشنا بوده‌اند و در حق ما سخنانی گفته و نوشته و معایب و امراض مارا

شمرده‌اند. بلاشک تمام آنچه نوشته‌اند با حقیقت مطابقت ندارد و چه بسا ممکن است براه غلط رفته قضاوت ناروا نموده باشند. اما در هر صورت اطلاع یافتن بتمام این سخنان و این داوریه‌ها و این عقاید و آراء و این تشعیص‌ها اعم از درست و نادرست برای مقصودی که در نظر است لازم و واجب و اجتناب‌ناپذیر است و غرض مجله «مسائل ایران» هم همانا جمع آوری و عرضه داشتن این فتاوی و احکام است و این همان کاری است که تا اندازه‌ای در طی این مقاله دور و دراز بعمل آمده است.

«گفت، من رنجش همی دانم ز چیست

چون سبب دانی دوا کردن جلی است»

«چون سبب معلوم نبود مشکل است

داروی رنج و در آن صد محمل است»

«چون بدانستی سبب را سهل شد

دانش اسباب دفع جهل شد»

